

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آنطور که بوده  
و نه آنطوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

( 1 )

توطئه بزرگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب سوم: ستون پنجم روسیه

برگردان : الف- نسیم

**راه خیانت**

شورشگری در میان انقلابیون

اپوزیسیون چپ

راه خیانت

مبارزه برای بدست گیری قدرت

آلما - آتا

**پیدایش ستون پنجم**

ترتسکی در آلبا

ملاقات در برلین

سه نفر در مرکزیت

**خیانت و ترور**

دیپلماسی خانانه

دیپلماسی ترور

**قتل در کرملین**

جاگودا

قاتل منسینسکی

قتل با ضمانت

"ضرورت تاریخی"

**روزهای تعیین کننده**

جنگ بسوی غرب کشیده میشود

نامه ای از ترتسکی

سفر هوایی به اسلو

آخرین شانس

**پایان**

توجیهاتیفسکی

دادگاه بر علیه ترتسکی

اکسیون در ماه می

## فصل پانزدهم

### راه خیانت شورشگری در میان انقلابیون

از همان لحظه اول که هیتلر قدرت حاکمه را در آلمان به قبضه خود در آورد، ارتباط با ضد انقلاب بین المللی در صدر برنامه های نازیها قرار گرفت. آلمان نازی آغاز به بسیج نیروهای ضدانقلابی کرد، نیروهایی که سالها خود را در سراسر جهان سازماندهی کرده بودند. این سازمان ها به ستون پنجم آلمان نازی جهت خرابکاری، جاسوسی و ترور تبدیل شده و از پیشقراولان سازمان امینتی آلمان نازی به حساب میامدند.

مهمترین و قویترین بخشهای این ستون پنجم که در داخل شوروی فعالیت میکرد توسط فردی به نام ترتسکی که یکی از خیانتکارترین چهره های سیاسی تاریخ به شمار میرود رهبری میشد. زمانیکه آلمان نازی بوجود آمد، ترتسکی رهبری یک سازمان بین المللی توطئه گر ضد روسی را به عهده داشت که از طرف نیروهایی مقتدر در داخل شوروی حمایت میشد. در تبعید، او سرنگونی دولت شوروی را طرح ریزی کرد. او به روسیه بازگشت و مقام دولتی مهمی را بدست آورد.

وینستون چرچیل در کتاب خود به نام " بزرگان معاصر " چنین مینویسد:  
" زمانیکه ترتسکی بزرگترین امکان را جهت به سر گذاشتن تاج رومانف ها بدست آورده بود."

در سال ۱۹۱۹ - ۲۰ وسایل ارتباط جمعی جهانی لقب ناپلئون سرخ را به او داده بودند. او کمیسیونر جنگی بود. ملیس به یک پالتوی بلند و زیبایی ارتشی، با پوتین های براق و یک اسلحه کمری، در امتداد جبهه های جنگی برای سربازان ارتش سرخ نطقهای پر شور و آتشین میکرد. او داخل دفتر فرماندهی خود را به قطاری مسلح تبدیل کرده و خود را با یونیفورمی، در محاصره نگهبانان مخصوص در آورده بود. او حزبی در درون حزب بلشویکها، در میان فرماندهان ارتش، و در درون دولت شوروی تشکیل داده بود.

قطار ترتسکی، نگهبانانش، سخنرانیهایش، آینده اش - موهای سیاه پر پشتش، و ریش کوتاه و نوک تیزش، و چشمان نافذ او در پشت عینک پنبسپیش معرف خاص و عام بود. در اروپا و در آمریکا پیروزیهای ارتش سرخ به حساب " رهبری داهیانه او گذاشته میشد."

ایساک اف. مارکوسن، مفسر خارجی و سرشناس آمریکایی این چنین کمیساریه ترتسکی را که در حال انجام یکی از پرشورترین نطقهایش برای مردم در مسکو بود، توصیف میکند:

ترتسکی بهترین نمایش خود را که در عالم هنر یک آغاز خوب نامیده میشود انجام داد. پس از لحظه ای تامل و در زمانی کاملاً مناسب از لحاظ روانی، او از پشت پرده با قدمهایی سریع به سمت سکوی خطابه رفت، محلی که جهت انجام سخنرانی در جلسات روسی مورد استفاده قرار میگرفت. قبل از ورود به به صحنه، لرزشی در میان توده عظیم شرکت کننده ایجاد میشد. آنها با هم این چنین نجوا میکردند " ترتسکی آمد!"

در روی صندلی سخنرانی صدایش پر طنین، رسا و شیوا بود. او جذب و دفع میکرد، او تسلط داشت و کنترل میکرد. شور و اشتیاق او جوهر فردی او بود - سمبلی از انرژی عظیم انسانی. او شنوندگان خود را با دریایی از سخنان اشباع میکرد، امری که من هیچگاه در جایی به آن برنخورده بودم. غرور و تکبر از سراپای او نمایان بود.

پس از اخراج پر سر و صدای او از اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۹، افسانه‌ها و قصه‌هایی در مورد ترتسکی توسط دشمنان روسیه در سراسر جهان منتشر شد. بر طبق این داستانها، ترتسکی "یکی از رهبران واقعی بلشویکها در انقلاب روسیه بوده و یکی از کسانی بود که به لنین روحیه میداد و از نزدیکترین رفقای او به حساب می‌آمد. او جانشین بر حق لنین معرفی میشد".

اما در فوریه ۱۹۱۷، یک ماه قبل از سرنگونی تزار، لنین خود چنین مینویسد:  
- نام ترتسکی: "به معنای عبارت پردازی چپ و در اتحاد با راست بر علیه مقاصد چپ میباشد".  
لنین ترتسکی را "یهودای" روسی لقب داد. در اینجا به ذکر چند نقل قول از لنین در مورد ترتسکی می‌پردازیم:

"در سال ۱۹۰۳، ترتسکی یک منشویک بود، او در سال ۱۹۰۴ از منشویکها جدا شد، در سال ۱۹۰۵ به منشویکها پیوست. در این فاصله در حالیکه با لفاظی‌های مافوق انقلابی خود را مشغول کرده بود، دوباره در سال ۱۹۰۶ پشت به منشویکها کرد.  
ترتسکی کسی است که امروز خود را مدافع فکری جناحی میداند و فردا نظرات جناحی دیگر را، مورد حمایت قرار میدهد اما با اینحال خود را برتر از هر دو جناح میداند. من باید در اینجا اعلام کنم که ترتسکی تنها و فقط نماینده جناح خود میباشد".  
؛۱۹۱۱

"افرادی نظیر ترتسکی با جملات بی سر و ته خود بیماری عصر ما محسوب میشوند... کسی که گروه ترتسکی را پشتیبانی میکند، از دروغها و سیاستهای او برای فریب کارگران، پشتیبانی میکند. این ماموریت مخصوص اوست که خاک به چشم کارگران بپاشد. این امری غیر ممکن است که بتوان با ترتسکی از در منطق وارد شد، چرا که نظرات او فاقد آینده‌نگری و دور ناست. ما او را به عنوان پلیدترین سیاستمدار از نوع خود افشاء میکنیم.  
؛۱۹۱۲

"این اتحادیه از کمبود نظم و ترتیب، دورویی و سخنان پوچ رنج میبرد، ترتسکی آن را با جملات انقلابی زینت میدهد که برای او خرجی ندارد و او را پای بند به چیزی نمیکند."  
؛۱۹۱۴

"مبارزان قدیمی جنبش کمونیستی در روسیه شخصا ترتسکی را بخوبی میشناسند، افشای او برای آنها ارزشی ندارد، ولی کارگران نسل جدید او را نمیشناسند و به همین جهت ما باید از او صحبت کنیم. چنین افرادی نمونه تاریخی باقیمانده از دسته بندیهای گذشته‌اند، گذشته‌ای که جنبش توده‌ای کارگران روسیه هنوز در حال سکون بود."  
؛۱۹۱۴

"رفیق ترتسکی هرگز صاحب یک نظریه مستقل در مسائل مارکسیستی نبوده است، او به درون اختلافی که به توسط این یا آن باز شده خزیده و همواره از این سو به آن سو در نوسان است."  
؛۱۹۱۵

"ترتسکی.... مثل همیشه کاملا در اصول با سوسیال شونیسم مخالف است، ولی در عمل با آنها موافق."  
؛۱۹۱۵

خیانتکاران ساخته میشوند، زاده نمیشوند. مانند بنیتو موسولینی، پییره لاوال. پائول گوبلز، جاکواز دوریت، وانگ چینگ-وی و دیگر ماجراجویان سرشناس در دوران مدرن، لنو ترتسکی حرفه مبارزه در جنبش انقلابی را بعنوان یک چپ واقعی با عقیده‌های شخصی و مستقل در زادگاه خود آغاز کرد.

ترتسکی یک نام مستعار بود. نام واقعی او در اصل لئو داویدویچ برونستین بود. او به سال ۱۸۷۹ در یک خانواده متمول از طبقه متوسط در یک روستای کشاورزی به نام یانوکا که در نزدیکی چرسون در جنوب اوکراین قرار داشت، زاده شد. تنها آرزوی او این بود که نویسنده شود.

او در کتاب خود به نام "زندگی من" چنین مینویسد:  
"از نظر من نویسندگان، روزنامه نگاران و هنرمندان، جهانی را نمایندگی میکنند که بیش از هر چیز دیگری جذاب تر است، جهانی که منحصرأ به انتخاب شدگان تعلق دارد."  
ترتسکی جوان، کار خود را در بازی در یک نمایشنامه آغاز کرد و سپس در سالهای ادبی اودساس با پوتنیهای پاشنه دار و بلوزهای آبی هنرپیشه گان، با یک کلاه گرد حصیری بر سر و یک چوب دستی سیاه ظاهر شد. در حالیکه دانش آموز جوانی بود به گروهی از رادیکالهای بوهیمین ملحق شد. در سن ۱۸ سالگی بوسیله پلیس تزار بجرم پخش نشریات ادبی چپ دستگیر و به همراه صدها تن از دیگر دانشجویان و انقلابیون به سبیری تبعید شد. او در پاییز ۱۹۰۲ از آنجا گریخته و به خارج از کشور رفت، جایی که او قسمت اعظم زندگی خود را صرف تبلیغات و توطئه در میان روس ها و سوسیالیستهای مهاجر کرد.

در اولین ماههای سال ۱۹۰۳ ترتسکی به عضویت ایسکرا، روزنامه ای که لنین در تبعید منتشر میکرد، در آمد. به دنبال انشعاب منشویکها از بلشویکها در تابستان ۱۹۰۳ ترتسکی به منشویکها که از مخالفان لنین بودند، ملحق شد.

استعداد او در سخنوری و ادبیات، شخصیت تاثير گذار و فراست او در به نمایش گذاردن خودش بسرعت او را به یکی از جوانترین مبلغان منشویکها مشهور کرد. او به میان دانشجویان روسی آزادیخواه در بلژیک، پاریس، لیجه، سوئیس و آلمان رفته و بر علیه لنین و دیگر بلشویکها، که تشکیل یک حزب منظم انقلابی را جهت مبارزه بر علیه تزار در دستور کار خود داشتند، تبلیغ میکرد. در اعلامیه ای با تیتیر "وظایف سیاسی ما" که در سال ۱۹۰۴ منتشر شد، او لنین را به کوشش در تحمیل و اعمال نفوذ در میان چپهای روسی جهت ایجاد نظمی ارتشی، متهم کرد. با زبانی قاطع که بعدها در مورد استالین بکار برد، ترتسکی جوان، لنین را به عنوان "رهبر گروهی ارتجاعی در حزب، تقبیح کرد". در سال ۱۹۰۵ در حالیکه تزار در جنگ میان روسیه و ژاپن مغلوب شده بود "اولین" قیام کارگران و دهقانان نیز با شکست روبرو شد. ترتسکی با عجله به روسیه بازگشت و به سمت یکی از اعضای رهبری منشویکها مستقر در سن پترزبورگ انتخاب شد. در آن شرایط گیج کننده مملو از ریا و فریب، تضاد های عمیق سیاسی و قدرت طلبی ترتسکی جوهر ذاتی خود را نشان داد.

در سن ۲۶ سالگی او از روی تجربه متقاعد شده بود که دست تقدیر چنین مقدر کرده بود که او رهبر آینده انقلاب روسیه خواهد شد. او پیش از این آغاز به صحبت در مورد دست سرنوشت و مقاصد و فراست انقلابی خود کرده بود. چند سال بعد در کتاب "زندگی من" او چنین نوشت:  
من در فوریه ۱۹۰۵ به روسیه آمدم، بقیه رهبران مهاجر انقلابی تا قبل از اکتبر و نوامبر به آنجا نیامدند. میان آن رفقای روسی، کسی وجود نداشت که من چیزی از او یاد گرفته باشم. بر عکس جای معلم را برای آنها گرفته بودم. در ماه اکتبر من بسرعت در درون گردابی غوطه ور شدم که خصوصیات شخصی مرا به سختترین نوعی به آزمایش گذاشت. تصمیمات باید در سختترین شرایط مبارزه اتخاذ میشد. من در اینجا نمیتوانم از ذکر این مسئله خودداری کنم که اتخاذ این تصمیمات در آن زمان برای من امری بدیهی بود.

من از لحاظ جسمی کاملاً احساس میکردم سالهای کار آموزی من به پایان رسیده است. .... طی سه سال گذشته، من به اندازه یک استاد آموخته بودم و نه به اندازه یک شاگرد..... هیچ کار بزرگی بدون داشتن بصیرتی کافی عملی نیست. این اتفاقات سالهای 1905 بود که این بصیرت و آگاهی را برای من آشکار کرد، و به من آموخت که به این دانش کسب شده در سالهای باقی عمرم اعتماد کنم.

صادقانه بگویم، من در کلیت خود در مسائل سیاسی و دورنمای انقلابی فاقد خطا بودم و نمی توانم خود را مورد سرزنش قرار دهم.

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ ترتسکی دوباره به خارج از کشور مهاجرت کرده و مقر فرماندهی خود را در وین باز کرد. او لنین را به عنوان " نامزد پست دیکتاتوری " مورد حمله قرار داد و تبلیغات وسیعی را جهت سازماندهی تشکیلات خود و مطرح کردن نام خود به عنوان یک " انقلابی بین المللی " آغاز کرد. او از وین به رومانی، سوئیس، فرانسه، ترکیه مسافرت کرد، و به سازماندهی هوادارن خود پرداخته و تماسهای با ارزشی را با سوسیالیستهای اروپایی و جریانات رادیکال چپ برقرار کرد. در میان منشویکهای مهاجر، انقلابیون سوسیالیست و روشنفکران ولگرد، او به آهستگی ولی با اطمینان توانست خود را به عنوان فردی که قادر است با لنین از در رقابت در آید معرفی کرده و به آنها بشناساند.

ترتسکی در فوریه سال ۱۹۰۳ طی نامه ای شخصی به تیچیدز منشویک، چنین مینویسد: "تمام عقاید لنین بر پایه دروغ بنا شده و در درون خود بذری را داراست که عامل درهم شکستگی این تئوریهها خواهد شد.

او در ادامه برای همکار منشویک خود مینویسد که بر طبق عقاید او لنین شارلاتانی است حرفه ای که از عقب ماندگی جنبش کارگری روسها سوء استفاده میکند".

زمانیکه دولت تزار در سال ۱۹۱۷، سقوط کرد، ترتسکی در نیویورک بسر میبرد. در آنجا او روزنامه دست چپی نویمیر (دنیای جدید) را با همکاری یکی از دوستان و یکی از مخالفان لنین به نام نیکلای بوخارین - یک دست چپی تند رو پناهنده که یک ناظر او را به " یک ماچیاولی بلوند در یک ژاکت چرمی " تشبیه کرده بود، اداره میکرد. ترتسکی فقط دو ماه قبل از سقوط تزار پس از اخراج از فرانسه در اواخر پاییز سال ۱۹۱۶ به آمریکا آمده بود. بوخارین نیز قبل از ورود او از اطریش به آمریکا آمده بود.

ترتسکی با عجله به روسیه بازگشت. اما مسافرت او توسط دولت کانادا که او را در هالیفاکس دستگیر کرده بود، متوقف شد. پس از یک ماه در بند، به درخواست دولت موقت روسیه آزاده شده و به پتروگراد آمد. دولت انگلستان تصمیم گرفته بود که او به روسیه باز گردد. طبق خاطرات جاسوس انگلیسی، بروس لوکهارت، دستگاه جاسوسی انگلستان بر این نظر بود که میتواند از " اختلاف میان لنین و ترتسکی " استفاده کند.

بروس لوکهارت در خاطرات خود " به نام جاسوس سیاسی " برای باور بود که دولت انگلستان در ابتدا اشتباه بزرگی را در مورد چگونگی برخورد با ترتسکی مرتکب شد. او مینویسد: " برخورد ما با ترتسکی آگاهانه نبود. در جریانات اولین انقلاب او در آمریکا در تبعید به سر میبرد. او در آن زمان نه منشویک بود و نه بلشویک. او همانطور که لنین او را خطاب کرد یک ترتسکیست بود، به عبارت دیگر شخصی فرد گرا و فرصت طلب .. یک انقلابی با خلق و خوی یک آرتیست و بدون شک با قدرت و با شهامت، ولی هرگز نمیتوانست یک فرد تشکیلاتی با انضباط باشد. مواضع و روش برخورد او به مسائل قبل از اولین انقلاب بشدت مورد سرزنش لنین قرار گرفته بود.

در بهار سال ۱۹۱۷ با میانجیگری کرنسکی در نزد پلیس انگلستان، راه بازگشت ترتسکی به روسیه آسانتر شد. طبق معمول، وقتی صحبت از روسیه میشد، ما بدترین راه را انتخاب میکردیم. با ترتسکی مانند یک جانی رفتار میشد. در هالیفاکس، او را در یک بازداشتگاه زندانی کردند... پس از براه انداختن تبلیغات شدیدی بر علیه او، به او اجازه بازگشت به روسیه داده شد..

ترتسکی در ماه مه به پتروگراد بازگشت. در ابتدا او تلاش کرد در اتحاد با مهاجران قدیمی و عناصر بریده افراطی از سایر احزاب چپ، حزبی برای خود تشکیل دهد.. اما بزودی آشکار شد که آینده روشنی برای این حزب وجود نخواهد داشت. توده های انقلابی از بلشویکها حمایت میکردند. در آگوست ۱۹۱۷ ترتسکی دست به چرخش سیاسی غیر قابل پیش بینی زد. پس از ۱۴ سال مبارزه بر علیه لنین و بلشویکها، او تقاضای عضویت در حزب بلشویکها را کرد. لنین بارها و بارها در

مورد ترسکی و مقاصدش اخطار داده بود، اما در آن زمان در شرایطی حساس که مبارزه در اوج خود، در جهت کسب قدرت سیاسی توسط دولت شوراهای بود، لنین صلاح را در آن دید که در جهت ایجاد یک جبهه متحد از انقلابیون مخالف تلاش کند. ترسکی سخنگوی گروه *سیرابل* بود. در خارج از مرزها به جز نام لنین، نام او در میان شناخته ترین نامها بود. علاوه بر آن، استعداد بی نظیر ترسکی به عنوان یک سخنران، مبلغ و سازمانده می توانست مورد استفاده بلشویکها قرار گیرد. درخواست ترسکی جهت عضویت در حزب بلشویکها مورد قبول واقع شد. او با ورود خود به حزب، تمام طرفداران جنجالی خود و مخالفان بلشویکها را به درون حزب آورد. لنین با تمسخر می گفت که "چنین به نظر میاید که با قدرتی بزرگ پیمان صلح بسته ام".

ترسکی به سمت رهبری شوراهای پتروگراد انتخاب شد، محلی که او در سال ۱۹۰۵ برای اولین بار در صحنه سیاست ظاهر شده بود. او این سمت را در روزهای تعیین کننده در اختیار خود نگه داشت.

وقتی که اولین دولت شوراهای، از اتحادی میان بلشویکها، سوسیالیستهای انقلابی چپ و منشویکهای سابق تشکیل شد، ترسکی به سمت کمیسر امور خارجی انتخاب شد. دانش بی حد او در زبان و معلومات بی نظیر او در مورد کشورهای دیگر، او را لایق داشتن این سمت نمود.

\* \* \* \* \*

### توضیح :

با پوزش از تاخیر در انتشار سلسله مقالات توطئه بزرگ، اکنون انتشار این مقالات آموزنده و پر ارزش را مجدداً آغاز مینمائیم. امید است مجموعه کتاب توطئه بزرگ بزودی در یک جلد و با ادیت نهایی توسط شعبه انتشارات حزب کار ایران (توفان) منتشر و در اختیار علاقمندان قرار گیرد. من این مقالات را همانند گذشته و بدون دخل و تصرف به برخی از سایتهای اینترنتی ارسال داشته و در پایان هر بخش توضیحات و جمع بندی در صورت لزوم ارائه میدارم که مسئولیت آن با خودم (بهمن ادیب) است.

.....

### جمع بندی از این بخش :

همانطوری که خوانندگان گرامی مستحضرید در پیش گفتار "توطئه بزرگ" پیرامون محتوی کتاب سوم در مورد فعالیت های اپوزیسیون درون حزب بلشویک (ترسکی-بوخارین ...) و مبارزه حزب با این جریان خرابکار بمثابه ستون پنجم روسیه اشاره شد، که اینک مشروح کامل آنرا بصورت سلسله مقالات در پیش روی خواهید داشت.

در جمع بندی از این بخش توضیح پیرامون نکته ای بسیار ضروری و حائز اهمیت می باشد و آن این که؛ در بررسی ترسکیسم بمثابه "تفکر" ضد لنینیستی باید حتما تفاوت ماهوی مابین پدیده "ترسکیسم" بمثابه یک جریان سیاسی که از آغاز خود را چنین معرفی نمود، با "ترسکیسم" بمثابه یک جریان خرابکارانه-توطئه گر و تروریست که با پایان بسته شدن پرونده سیاسی اش شکل گرفت، قائل گشت تا بتوان به ارزیابی صحیح دست یافت.

چراکه مبارزه با پدیده "ترسکیسم" با پلاتفرم سیاسی در تمام دوران زندگی حزب بلشویک تا قبل از تغییر آن به یک پدیده تروریستی و خائنه از روندی آشتی پذیر و تضادی دورن خلقی برخوردار بود. در تمام دوران مبارزه بین دو "بینش" ترسکی و لنین، این مبارزه بی امان و با قاطعیت تمام جریان داشت و فراز و نشیب های فراوانی را طی نمود. این مبارزه از سال 1903 تا سال 1924 ادامه داشت. البته این مبارزه بعد از انقلاب اکتبر بین دو "بینش" ترسکی و لنین در قالب فراکسیون ترسکیسم در مقابل لنینیسم خود را مطرح و متجلی ساخت. تا جایی که روند این مبارزه مابین دو "بینش" مخاطرات فراوانی را برای پیشبرد کارهای حزب بلشویک بمثابه ستاد فرماندهی انقلاب سوسیالیستی اکتبر سرخ ایجاد نمود و مشکلات عدیده ای را در سر راه سازماندهی تولید سوسیالیستی بوجود آورد و بمثابه سدی در مقابل کارهای اجرایی و تولیدی بدل گشت.

بطوری که لنین در کنگره 10 و 11 حزب بلشویک با پیشنهاد قطعنامه ای قاطعانه درخواست خاتمه بخشیدن به فراکسیون و در صورت ادامه، اخراج آنان را از حزب خواستار شد.

بعد از درگذشت لنین در سال 1924، انقلاب سوسیالیستی شوروی به زمام داری استالین که به پیشنهاد لنین در سال 1922 بسمت رهبر عالی مقام حزب بلشویک انتخاب گردید در میان دریائی از محاصره و اعمال خرابکارانه ضد انقلابیون داخلی و خارجی به پیش می رفت. در چنین شرایط و انفسائی که تنها راه نجات انقلاب از یورش درندگان وحشی اتحاد و یکپارچگی و مبارزه ای هماهنگ را طلب می کرد، ترتسکی و فراکسیون ضد حزبی اش که در زمان حیات لنین قول پایان بخشیدن به آنرا در پیشگاه حزب داده بود، نه تنها به تصمیم حزب عمل نکرد بلکه برعکس در پیوند با ضد انقلابیون داخلی و خارجی با ایجاد شبکه خرابکارانه گسترده در صدد سرنگونی دولت سوسیالیستی شوروی بر آمد. این فراکسیون بعد از مرگ لنین تا سال 1938 بصورت شبکه خرابکارانه گسترده مخفی در درون حزب، دولت و دیگر ارگان های دولت سوسیالیستی شوروی وجود داشت و تا سال ها بعد از دستگیری اعضای اصلی آن در شوروی، همچنان در خارج از کشور در همکاری با فاشیستهای آلمانی و ژاپنی هرگز لحظه ای از "مبارزه" علیه دولت سوسیالیستی شوروی غافل نبود. در واقع پدیده "ترتسکیسم" بمثابة یک جریان سیاسی با تصویب قطعنامه علیه هر گونه فراکسیون به پدیده ای خرابکارانه و ضد انقلابی سقوط کرد و ماهیتش به یک جریان ضد انقلابی تمام عیار آشتی نا پذیر تغییر شکل یافت. از انقلابی به ضد انقلابی، از خلقی به ضد خلقی، از نیروی مترقی و انسانی به نیروی ارتجاعی و ضد انسانی تغییر ماهیت داد. و در یک کلام از یاران انقلاب به دشمنان انقلاب تبدیل شد و در این تقابل ضد شوروی از همکاری با وحشی ترین-شوروترین-کثیف ترین دشمنان قسم خورده دولت شوراها دریغ نورزید. ضدیت هستریک ترتسکیستها به سردامداری ترتسکی این خیانتکارترین چهره سیاسی تاریخ بقدری عظیم بود که در راستای سرنگونی دولت سوسیالیستی شوروی با فاشیست های هیتلری و ژاپنی همدل و همپیمان گشتند.

باید توجه داشت این ضدیت هستریکی ترتسکی به انقلاب سوسیالیستی شوروی اصلاً ربطی به "برخورد خشن استالین" نداشت، افسانه ای که توسط ضد لنینیست ها و دشمنان انقلاب سوسیالیستی ساخته و پرداخته شد. گذشته از تفکر معرفتی مخالفت ترتسکی و تمامی طیف های ضد "انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد"، اعمال خرابکارانه-توطئه گرانه و تروریستی ترتسکی و اعوان و انصارش همانطور که توضیح آن در کتاب اول و دوم "توطئه بزرگ" آمد، از همان فرادی پیروزی انقلاب تحت رهبری لنین آغاز شد و بارها و با اشکال گوناگون علیه انقلاب سوسیالیستی بکار گرفته شد. و اتفاقاً این ترتسکی بود که لجاجت و سخت سری خویش علیه انقلاب سوسیالیستی شوروی را بعنوان مختلف در زمان لنین ادامه میداد و از شرایط بیماری خطرناک لنین نهایت سوء استفاده جهت بوجود آوردن شبکه براندازی مخفی را نمود. فراموش نباید کرد که این ترتسکی بود علیرغم تصمیم حزب بلشویک در جریان صلح پرست به عملی دست زد که اگر درایت و کاردانی لنین و دیگر بلشویکها نبود نجات انقلاب از محاصره ضد انقلاب امری نسبتاً غیر ممکن بود. این اعمال خانمانه و براندازانه در حالی بود که ترتسکی و دیگر همپالگی هایش در حزب و دولت سوسیالیستی از مقامات بالائی برخوردار بودند.

قضاوت نهائی در مورد ترتسکی و باند خرابکار و تروریستی او را به زمانی موکول می کنیم که حداقل بر اساس واقعیت های تاریخی بخش هائی از اعمال این ضد انقلابیون و همپیمانان امپریالیسم و فاشیسم علیه نخستین حکومت سوسیالیستی در جهان طی سلسله مقالاتی در پیشگاه همگان قرار گیرد.

بهمن ادیب 2006/12/08

